

(فلسفه تاریخ)

هگل

هگل در سن ۳۱ سالگی در دانشگاه Jena (آلمان) با سمت استادیاری و با حقوق بسیار کم مشغول به تدریس فلسفه می شود و ۴ سال بعد در سال ۱۸۰۴ با عنوان پروفیسور به کار خود ادامه می دهد ، اما شرایط مالی هگل تغییری نکرد و هم چنان فقیر ماند. دست مزد دانشگاه Jena کفاف زندگی هگل را نمی داد و این پروفیسور مجبور بود مابقی درآمد خود را از فروش کتاب های فلسفی تامین کند. هگل بخشی از اثر معروف خود " Phenomenology of mind " (پدیده شناسی ذهن) را نتوانسته بود به موقع به ناشر خود ارائه کند و ناشر نیز از پرداخت حق الزحمه به هگل خوداری نمود. اوضاع سیاسی شهر Jena ناآرام بود و شهروندان منتظر حمله ناپلئون بودند و هگل نیز در این شرایط به پست اطمینان نداشت و نمی خواست بخش آخری کتاب خود را بوسیله پست برای ناشر بفرستد. ناشر از هگل درخواست نموده بود که تا تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۸۰۶ باید این کتاب تمام و به چاپ برسد و تقاضای ارسال بخش ناتمام را از هگل کرده بود ، اما در همین روز ۱۳ اکتبر ناپلئون شهر Jena تصرف نمود. هگل ناپلئون را سوار بر اسب در شهر Jena مشاهده کرد و شدیداً مجذوب شخصیت رهبر کشور فرانسه می شود، هگل در نامه ای اشاره به این روز تاریخی میکند و می نویسد "امپراتور ، این روح دنیا (منظور ناپلئون است)، را سوار بر اسب دیدم و با دیدن یک چنین فردی که بر دنیا حکومت میکند احساس عجیبی به من دست داد".

هگل مابین سال های ۱۸۲۲ تا ۱۸۳۱ پنج بار مبحث "فلسفه تاریخ" را تدریس نمود و واژه " روح، نفس دنیا " که هگل در مورد ناپلئون مورد استفاده قرار داده بود در " فلسفه تاریخ " و کتاب *mind Phenomenology of* به اساسی ترین مقوله فلسفه هگل یعنی به واژه " ذهن- فکر دنیا " تبدیل میگردد. (ذهن- فکر = mind و در زبان آلمانی = Geist) مفهوم دیگر " ذهن- فکر دنیا " برای هگل "فرد تاریخی" است (ناپلئون) و به معنی دیگر فکر و خرد این فرد تاریخی باعث می گردد که دنیا تغییر کند و هگل ادامه می دهد که " تنها فقط ذهن- فکر واقعیت است " و به همین علت واژه ذهن- فکر تبدیل می گردد به " ذهن- فکر عینی " (objective mind), بنابراین ذهن- فکر فقط یک مقوله ذهنی (آگاهی) نیست بلکه بصورت حقیقی و عینی نیز ظاهر می گردد؛ به معنی دیگر فرم و قالب ذهن- فکر چیزی نیست بجز جامعه ، دولت و یا قانون.

تقریباً نزدیک به دو قرن است که هگل مبحث " فلسفه تاریخ " را در دانشگاه برلین مورد بررسی قرار داده و درس نظری در این مورد داشته است، اما شرایط تاریخی امروز درمقایسه با زمان هگل دستخوش تغییرات زیادی شده است. هگل بر این عقیده بود که مبداء و شروع تاریخ در شرق است و در غرب تاریخ به مقصد و به اتمام خود میرسد ، هگل معتقد بود که تاریخ بشریت با امپراتوری هخامنشیان شروع شده

است و دولتی که مد نظر هگل بود در دولت هخامنشیان خود را نشان داده است: ذهن در این دولت بیدار و تکامل داشته، هگل اضافه می کند که ذهن- فکر در دولت چین و هندوستان در خواب بوده و پیشرفت و یا توسعه ای نداشته است. با وجود اینکه ذهن در آریانا-خراسان یا فارس بیدار بود و تکامل داشت اما این اولین امپراتوری جهان در فرهنگ اعراب اسلامی حل شد و خراسانیان به نقل از هگل نه تنها مذهب بلکه ملیت خود را نیز از دست دادند، اما برغم اینکه ذهن- فکر در هند و چین خفته و در خواب بود این دو کشور فرهنگ، مذهب، زبان و ملیت خود را حفظ کردند. هگل در یک جمله شاعرانه این پدیده را چنین بیان می کند: " یک کوه ثابت هیچ برتری و مزیتی بر یک گل عطر دار که برگ های خود از دست می دهد و پژمرده می شود ندارد " با کمی فانتزی در این نقل قول هگل هند و چین کوه هستند و خراسان باستان گل با عطری که پژمرده شده است. اما امروز تاریخ نه از شرق بلکه از غرب به شرق در حال حرکت است و این ایده (خرد) مدرن غرب می باشد که شرق را تحت تاثیر خود قرار داده است و باعث دگرگونی در این منطقه (شرق) از دنیا شده است و با اینکه در " فلسفه تاریخ " اسمی از آمریکا یاد نشده است و هگل آمریکا را یک کشور بدون تاریخ می دانست اما امروزه قدرت اقتصادی این قاره را نمی توان بعثت نداشتن تاریخ و تاریخی نبودن آمریکا نادیده گرفت. هگل تاریخ بشر را به چهار مرحله تقسیم کرد: مرحله شرق - یونان - روم و ژرمن (و آریانا و خراسان بعنوان سکوی حرکت تاریخ به مرحله تاریخ یونان). اما با این تقسیم بندی تاریخ نه میشود تاریخ اعراب را فهمید و نه تاریخ آمریکا را، آیا " فلسفه تاریخ " هگل دیگر موضوع روز نیست. فیلسوف آلمانی ها برماس اشاره می کند که هگل اولین فیلسوفی بود که بدرستی مسئله مدرن را مورد بررسی قرار داده است: دوران چهارم تاریخ هگل یعنی دوران ژرمن (مسیحی) دوران مدرن است

به عقیده هگل عقل و شعور در بستر تاریخ نهفته است و اصولا عقل حرکت تاریخ را همراهی میکند و با تاریخ است. در سال ۱۸۲۱ ناپلئون (روح دنیا) در گذشت اما رفرم های او بیشتر کشورهای اروپائی را تحت تاثیر خود قرار داد و حکومت ها سنتی از بین رفتند و علم و صنعت گسترش یافت. بدین ترتیب نظریه هگل درست بود که عقل تاریخ را همراهی می کند، چرا که سقوط سیستم های سنتی و پیدایش رژیم های مدرن خرد مندانه بود. اما آیا امکان دارد که امروزه روند globalization را منطقی و عقلی دانست، یک نگاه کوتاه به حوادث قرن گذشته و اوائل این قرن نظریه هگل مبنی بر وجود شعور در حرکت تاریخ را مورد سوال قرار می دهد: دو جنگ جهانی، سوزاندن یهودیان، انفجار بمب اتم در ژاپن، جنگ های مذهبی (هند و پاکستان) و منطقه ای و بالاخره حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. تمام این حواث را نمی شود با خرد و منطق تاریخی که هگل از آن نام می برد هماهنگ دانست. اما هگل فاجعه های تاریخ را بخوبی می شناخت و در کتاب فلسفه تاریخ اشاره می کند به: "بدبختی ها، خبیثی، نابودی اصیل ترین شخصیت های تاریخی و از بین رفتن دولت ها و ملت ها" که در تاریخ بشری به وقوع پیوسته است و او تاریخ را به یک میز سلاخی تشبیه می کند که در روی آن "خوشبختی ها، خرد ملت ها و فضایل فردی قربانی شده اند"، برای هگل این قربانی های تاریخ هدف و مقصودی را دنبال می کنند هگل بر این عقیده است که هدف تاریخ خدا می باشد و نه تنها هدف خدا است بلکه حرکت تاریخ را خدا تعیین می کند (تاریخ دست پرورده خدا است) و به همین علت نیز شعور و عقل در بطن تاریخ نهفته

است. مرحله آخر تاریخ (The End of History) ژرمنی شدن دنیا می باشد که اساس و اصول آن را دین مسیحیت معین می کند , هگل ادامه می دهد که دنیای اسلام و دیگر مذاهب های آسیائی نقش مهمی در روند و ساخت تاریخ ندارند , چرا که مسیحیت به گردش دور دنیا پرداخته و حاکمیت خود را بر دنیا تثبیت کرده است. اگر هگل امروز زندگی می کرد بطور قطع عقیده دیگری داشت بخصوص در باره اسلام. اما بعید بنظر می رسد که نظریه خود مبنی بر ژرمنی - مسیحی شدن آخر تاریخ را تغییر می داد (دنیا ژرمن هگل در فلسفه مارکس تبدیل به دنیا پرولتاریا می شود). در مرحله اول بنظر می رسد که هگل دین مسیحیت را مرکز ثقل دنیا قرار داده است و بدین ترتیب می شود این تز هگل را با روش تجربی (Empirie) مورد بررسی قرار داد که آیا مسیحیت بر دنیا تسلط داد و یا نه , اما هگل در " فلسفه تاریخ " به دنیا نه از دید تجربی بلکه بطور نظری (spekulativ) نگریده است و درست به همین علت هگل اشاره می کند که:

هدف و مقصد تاریخ " آگاهی ذهن- فکر از آزادی " می باشد و این آگاهی ذهن از آزادی خودش فقط در یک جامعه مدرن می تواند پا برجا و نهادینه بشود که یک انسان بداند که اساسا آزاد است. آخر و هدف تاریخ آزادی می باشد.

مرحله چهارم از تقسیم بندی تاریخ هگل مرحله (فرهنگ) ژرمن _ مسیحیت می باشد و ایده مدرن آزادی نیز از این فرهنگ برخاسته است.

Fukuyama نویسنده کتاب " آخر تاریخ " (The End of History) و شاگرد هگل نیز معتقد است که اقتصاد بازار آزاد و مدرنیته غرب در بیشتر کشور های دنیا نهادینه می شود , اما Huntington نویسنده کتاب برخورد تمدن ها (The Clash of civilizations) زیاد خوش بین به این پیشرفت ایده مدرن غرب در دنیا نیست و بر این نظر است که پس به پایان رسیدن جنگ سرد مابین غرب و کشور های سابق تحت سلطه شوروی دنیا به هفت و یا هشت بلوک با فرهنگ های مختلف تقسیم می شود که نزاع مابین آنها اجتناب نا پذیر است.

نگرش هگل به تاریخ نگرشی تئوری و نه تجربی است، هگل برای اثبات نظرات تاریخی خود سندی ارائه نداد و به همین علت تاریخ دانان با تردید به " فلسفه تاریخ " هگل می نگرند.